

قرآن، عقل الله

گفتگوهایی با استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

پیرامون قرآن کریم

کریم فیضی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۶

سرشناسه: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور: قرآن، عقل‌الله: گفتگوهای با استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی پیرامون قرآن کریم / کریم فیضی
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۵۲۸ ص.:
شابک: 978-600-435-073-0
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
عنوان دیگر: گفتگوهای با استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی پیرامون قرآن کریم
موضوع: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - دیدگاه درباره قرآن
رشته: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - مصاحبه‌ها
موضوع: قرآن - بررسی و شناخت
موضوع: Qur'an - Surveys
شناسه افزوده: کریم، ۱۳۵۷ - مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره: BBR ۱۳۰۳/ق ۱۱۱۶
رده‌بندی دیویی: ۲۷۰/۱
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۴۸۱۳۶



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۴۹۶۳۱
تلفن: ۲۹۹۲۴۵۵۶
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۲۴۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۴۴۰۷۳۴

قرآن، عقل‌الله
نوشته کریم فیضی

حروف نگار: زهره حلوائی
طراح جلد: رضا گنجی
صفحه‌آرا: رحیم رمضانی
حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۳۰۰۰ تومان
شمارگان: ۱۰۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۰۷۳-۰
ISBN: 978-600-435-073-0

Printed in Iran
همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

مقدمه و اهداف: اهمیت دینانی: در باب قرآن کریم

قرآن، کتاب عقل ۱۳

مقدمه و اهداف: جهان قرآن

مقدمه ۳۷

این کتاب ۵۳

فصل اول: مباحث نظری

۱. درباره «وحی» و چگونگی نزول قرآن کریم ۶۱

۲. قرآن: اعتباری یا حقیقی؟ ۷۸

۳. قرآن و فلسفه ۹۰

۴. قرآن کریم و مسئله پیش فرض ها ۱۲۰

۵. قرآن، عقل الله ۱۴۱

فصل دوم: تفسیرها

۱. از «اسم» تا «فتح»، تفسیر سوره حمد (۱) ۱۵۹

۲. از «اسم» تا «صفت»، تفسیر سوره حمد (۲) ۱۸۱

۳. پله پله تا «کلمات» خداوند، تفسیر سوره حمد (۳) ۲۰۱
۴. راهی برای وصول به بساطت، جایگاه «حروف مقطعه» در قرآن ۲۳۱
۵. «توحید» در قامت «وحدت»، تفسیر آیه الکرسی ۲۶۹
۶. از «نور» تا «نور»، تفسیر آیه مبارکه «نور» ۲۹۴
۷. قرآن در کسوت «منور»، بررسی آیات مشتمل بر نور در قرآن ۳۱۵
۸. از «قدر» تا «امر»، رهیافتی به قدر و تقدیر در قرآن ۳۳۶
۹. نفس و «حق»، تفسیر آیه‌ای از سوره مبارکه روم ۳۵۸
۱۰. معاد در قرآن کریم، بر پایه آیات سوره یاسین ۳۷۱
۱۱. «اسما» و «صفت» حق، تفسیر آیات پایانی سوره حشر ۳۹۹
۱۲. خواندن به نام «رب»، تفسیر سوره «علق» ۴۳۰
۱۳. «قدر»؛ عدالت ابدی، تفسیر سوره مبارکه قدر ۴۵۸
۱۴. «عصر» و «ایمان»، تفسیر سوره «عصر» ۴۸۲
۱۵. تصویر تام و دقیق وحدت حق، تفسیر سوره اخلاص ۴۹۷

قرآن، کتاب عقل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متکلم بودن از صفات خداوند سبحان است و کسانی که به ادیان بزرگ الهی و پیغمبران اولوالعزم باور دارند، در این سخن تردید ندارند. قدرت سخن گفتن از کمالات شناخته می‌شود و خداوند تبارک و تعالی، از هر جهت کامل است. در این جهان نیز انسان به حکم این که مظهر کامل خداوند تبارک و تعالی بوده و عنوان «خليفة حق» به او عطا شده است، کامل‌ترین موجود عالم امکان به شمار می‌آید. بنابراین انسان نیز به حکم خلیفه بودن و مظهریت داشتن برای حق تبارک و تعالی بنا بر شایسته می‌شود و از توانایی سخن گفتن برخوردار است.

هر موجودی در مرتبه وجودی خود از هستی حکایت می‌کند و مرتبه وجودی خود را به زبانی که به آن مرتبه اختصاص دارد، آشکار می‌کند. جمادات و نباتات به زبان جمادی و نباتی سخن می‌گویند، حیوانات نیز زبان حیوانی دارند. آوای حیوانات غیر از آن چیزی است که در جمادات و نباتات دیده می‌شود و البته هر حیوانی نیز آوای مخصوص دارد و آوای

کبوتر غیر از آوایی است که از منقار یک کلاغ به گوش می‌رسد. آوای شیر غیر از آوای درندگان دیگر است.

تنها موجودی که سخن می‌گوید و سخن او از سنخ آوا نیست، انسان است. به کار بردن الفاظ و کلمات و ترکیب کردن آنها با یکدیگر که ظریف‌ترین و گسترده‌ترین طریق برای ادراک معانی و رساندن آنها به اشخاص دیگر شناخته می‌شود، از کارهای انسان است. هیچ موجود دیگری در این جهان از این توانایی شگفت‌انگیز برخوردار نیست. موجود زنده تنفس دارد و نفس کشیدن نیز جز دم و بازدم چیز دیگری نیست. انسان تنها موجودی است که از دم و بازدم خود که برای زندگی طبیعی او ضروری شناخته می‌شود، الفاظ و کلمات و در نتیجه جمله می‌سازد و از طریق ساختن کلمات و به واسطه سخن به عالم به نهایت معانی قدم می‌گذارد.

سخن دروازه ورود به جهان معانی است و این دروازه به روی انسان گشوده می‌شود و هیچ موجود دیگری در این جهان نمی‌تواند از این دروازه عبور کند. برای وارد شدن به عالم بی‌پایان معانی، هیچ وسیله و ابزاری در این جهان مانند «سخن» وجود ندارد و برای ساخته شدن پیکر سخن، هیچ گونه مواد و مصالحی جز نفس - که دم و بازدم خوانده می‌شود - و آسان‌ترین امر برای انسان به شمار می‌آید، به چیز دیگری نیاز نداریم. سخن پدیده‌ای است که از جهت مادی و طبیعی، آسان‌ترین امر در آن به مصرف می‌رسد و از جهت معنوی سودمندترین و بزرگ‌ترین امور در آن به دست می‌آید.

عالم هستی از یک کلمه به ظهور رسید و آن کلمه نیز فقط از دو حرف کاف و نون تشکیل می‌گردد. کلمه «کن» که در اصطلاح ارباب معرفت «کن وجودی» خوانده می‌شود، منشأ هستی از ازل تا ابد است و کلمه

«یکون» که به دنبال کلمه «کن» آمده است، به حکم این که صیغه مضارع دارد و بر حال و آینده دلالت می‌کند، استمرار هستی عالم را برای همیشه نشان می‌دهد. آنچه تحت عنوان «سهل ممتنع» مطرح می‌گردد، اصطلاحی است که بهترین مصداق آن، در سخن وجود دارد. سادگی سخن برای کسی پوشیده نیست ولی پیچیدگی و پنهانی آن نیز قابل انکار نخواهد بود. سادگی و پیچیدگی سخن نه تنها به سطحی بودن و عمیق بودن گوینده آن سخن مربوط می‌گردد، بلکه حتی در خود سخن‌های گوینده نیز این تفاوت شگفت‌انگیز دیده می‌شود. شاعر حکیم به همین مسئله اشاره کرده است آنجا که می‌گوید:

در کلام ایزد بی‌پایان که و بی‌منزل است

کمی بود «تَبَّتْ یَدَا»، مانند «یا ارضی ابلعی»
 وزان سخن، وزان هستی است و همانگونه که هستی دارای تفکیک بوده و ذومراتب شناخته می‌شود، سخن نیز ذومراتب است و نشیب و فراز دارد. یکی از خصلت‌های ذاتی سخن بی‌آسان نبودن است و کسی که می‌کوشد زبان را در یک سطح نگاه دارد، در واقع، محدود بودن سخن باور دارد.

سخن نه تنها در سطح معنی حقیقی خود مراتب متفاوت دارد، بلکه وقتی از معنی حقیقی آن صرف‌نظر می‌گردد، دروازه مجاز گشوده می‌شود و پنجره‌های کنایه و استعاره و انواع گوناگون آنها در معرض دید انسان قرار می‌گیرند.

ما اکنون درباره گستره عالم مجاز و سعه جهان استعاره و کنایه سخن نمی‌گوییم. همین اندازه یادآور می‌شویم که گستردگی سخن که از وسعت عالم عینی بیشتر است و تا درون نیستی نیز به پیش می‌رود، زیرا به واسطه سخن، به معنی عدم و آنچه نیست اشاره می‌کنیم. جهان در سخن ظاهر و

آشکار می‌گردد. میزان شخصیت و ارزش علمی و اخلاقی انسان نیز در سخن او به ظهور و بروز می‌رسد. شاعر حکیم به همین مسئله اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

هنر انسان از درون او ناشی می‌شود، چنانکه عیب‌های انسان نیز در درون او پنهان نگاه داشته شده‌اند. نور حضور از درونی‌ترین مرتبه هستی انسان جاریه‌گر می‌گردد و نهانخانه دل را روشن می‌سازد. البته تاریک‌خانه‌های بودرتوی ضمیر و باطن انسان نیز هرگز نباید نادیده گرفته شود.

دری، محن آئینه‌ای است که روشنی‌ها و تاریکی‌ها در آن انعکاس پیدا می‌کنند. آن ضلع‌ای است که حرکت می‌کند و به اصوات و حروف، صورت جمله‌ها شکل می‌بخشد. در همین جمله‌سازی و شکل‌آفرینی، معانی از عالم به شکل برود می‌آیند و با پوشیدن لباس سخن چهره خود را آشکار می‌کنند. آنچه تحت عنوان معانی از مقام به شکلی بیرون می‌آید و در قالب جمله‌ها شکل پیدا می‌کند و ظاهر می‌گردد، راه درازی را می‌پیماید که اندازه‌گیری مسافت آن راه برای انسان به آسانی میسر نیست. این معانی وقتی از طریق الفاظ و کلمات به گرایش یک‌شونده راه پیدا می‌کنند، در صدد بازگشت به اصل خود برمی‌آیند و اگر آن‌ها به هم‌تراز گوینده باشد و بتواند به مقام و مرتبه وجودی او آگاهی پیدا کند معانی فرود آمده، به فراز می‌روند و به موطن اصلی خویش باز می‌گردند.

بازگشت به اصل، در هستی یک قاعده و قانون است و آنچه در گفتن و شنیدن نقل و انتقال پیدا می‌کند، از این قاعده محکم و عقلی بیرون نیست. در یک گفتگوی واقعی که میان دو انسان آگاه صورت می‌پذیرد، تو گویی که دو مسافر از دو طریق متفاوت پس از طی دو مسافت بی‌نهایت، به یکدیگر رسیده‌اند. این دو مسافر که از راه دور به هم رسیده‌اند، پس

از ملاقات با یکدیگر، دوباره به جایگاه اصلی خود باز می‌گردند و همان دو مسافت را طی می‌کنند، با این تفاوت که هر یک از آنها در فرود آمدن، تنها و منفرد بوده است و در بازگشت و به فراز رفتن هر دو مسافت را با همراهی یکدیگر می‌پیمایند.

چنین است اندیشه که از رفیع‌ترین مرتبه هستی خود در درون انسان گم شده فرود می‌آید و با پوشیدن ردای سخن، از طریق گوش شنونده، به درون او راه می‌یابد و به رفیع‌ترین مرتبه هستی خود بازمی‌گردد. کلمه «تأویل» که مصدر باب تفعیل بوده و ثلاثی مجرد اول است، بر همین معنی دلالت دارد زیرا اندک «اول» که ضد کلمه «آخر» است از همان حروفی تشکیل شده که کلمه «تأویل» از آن مشتق می‌شود. بنابراین، تأویل به معنی بازگشتن و یا بازگرداندن چیزی است به اول و اصل آن، و البته وقتی یک چیز به اصل خود بازگردانده می‌شود و یا باز می‌گردد، به نوعی تفسیر نیز شده است، زیرا تفسیر پرده برداشتن از روی آن چیزی است که برای تفسیرکننده آشکار نیست.

بسیاری از بزرگان اهل ادب، در معنی «تأویل» از «کشف قناع» سخن گفته‌اند و منظور آنها از کشف قناع، پرده برداشتن از روی آن چیزی است که تو گویی نوعی حجاب یا پرده بر روی آن کشیده شده است. به طور کلی، در «تفسیر» پرده برداشتن و آشکار کردن چهره امر مورد تأویل می‌باشد و مقصود است، ولی در «تأویل» آنچه اهمیت دارد، این است که امر مورد تأویل به اصل خود بازگردانده شود و جایگاه اصلی آن معلوم گردد. البته در تأویل، تفسیر نیز تحقق می‌پذیرد زیرا در بازگرداندن به اصل، پرده برداشتن و آشکار کردن چهره واقعی آنچه مورد تأویل قرار می‌گیرد نیز تحقق پیدا می‌کند، ولی در تفسیر چه بسا بازگشت به اصل صورت نپذیرد ولی ابهام زدوده شود و چهره معنی از زیر پرده به‌در آید. بنابراین، هر

تأویلی، نوعی تفسیر نیز شناخته می‌شود، ولی هر تفسیری تأویل نیست و ممکن است بازگشت به اصل در آن صورت پذیرفته باشد.

کار تفسیر همواره از آنچه تأویل خوانده می‌شود آسان‌تر است، زیرا همانگونه که یادآور شدیم، اساس کار تفسیر زدودن ابهام و برداشتن پرده از روی چهره معنی شناخته می‌شود. کسانی که با قواعد و موازین زبان و لغت آشنایی دارند، می‌توانند ابهام‌زدایی کنند و در آشکارکردن معنی ترفیع به دست آورند ولی در تأویل این کار به آسانی میسر نیست زیرا جمله‌ای که در زبان یک گوینده به گوش می‌رسد، از سرّ سویدا و نهانخانه درون گوینده سرچشمه گرفته است.

اکنون اگر بپذیریم که تأویل جز بازگرداندن یک امر به اصل خود چیز دیگری نیست، چگونه می‌توانیم آنچه از سرّ سویدا و نهانخانه درون یک گوینده به گوش ما می‌رسد، «است»، «دارد» یا «نست» را به جایگاه اصلی‌اش بازگردانیم؟ هیچ فردی از افراد بشر، سرّ سویدا فرد دیگری راه ندارد و از نهانخانه درون اشخاص نمی‌تواند آگاهی داشته باشد. تنها خداوند سبحان است که به همه امور از اعلی تا اسفل احاطه و اثر دارد و هیچ چیزی از او پنهان نیست. در حیطه علم و آگاهی حق تبارک و تعالی، از نهانخانه و سرّ سویدا سخن به میان نمی‌آید و چیزی که «مجهول» یا «مبهم» بوده باشد وجود ندارد. در مورد خداوند تبارک و تعالی، ثبوت این اثبات است و اثبات نیز عین ثبوت شناخته می‌شود. یگانگی ثبوت و اثبات در مورد حق تعالی به معنی این است که برای او ذهن و عین از یکدیگر جدا نبوده و عاقل و معقول متحد و یگانه شناخته می‌شوند. ظاهر خداوند سبحان عین باطن و باطن او عین ظاهر او بوده و هیچ گونه فاصله و دوگانگی در ساحت مقدس حق راه ندارد.

در اینجا ممکن است گفته شود: در مورد حق تبارک و تعالی که از

وحدت مطلق سخن گفته می‌شود و چون میان ظاهر و باطن او فاصله و دوگانگی وجود ندارد، از ظاهر و باطن در کلام او نیز نباید سخن گفت و آنچه اشخاص از ظاهر سخن حق تعالی ادراک می‌کنند همان است که اهل باطن به آن دسترسی پیدا می‌کنند! در پاسخ به این سخن باید گفت: درست است که ظاهر حق تبارک و تعالی عین باطن و باطن او عین ظاهرش است، ولی مراتب فهم و ادراک انسان یکسان نیست و آنچه در مرتبه عقل او مقبول شناخته می‌شود، در مرتبه خیال و حس او نمی‌گنجد. حواس ظاهری انسان - به آنچه محسوس است، نمی‌رسند. نیروی خیال نیز به درک صوردها نیست می‌یابد و آنچه دارای شکل و صورت نیست، از حیطه ادراک خیال بیرون می‌ماند. و هم انسان که با معانی جزئی سر و کار دارد، از ادراک امر کلی ناتوان است. البته عقل در عالم کلیات به سیر و سفر می‌پردازد و از ادراک امور متحول بر خوار است.

بنابراین، هر مرتبه از مراتب ادراک انسان غیر از مرتبه دیگر است و احکامی که بر یک مرتبه بار می‌گردد، بر مرتبه دیگر بار نمی‌گردد. کسی که در مرتبه محسوسات فرو مانده است، در عالم معقولات راه ندارد و شخصی که همواره در قید شکل گرفتار شده و به آن به ماورای صورت است، نمی‌اندیشد. چنین کسی از معنی بدون شکل سیر ندارد. خیال پرده عقل است و عالم خیال به همه وسعت و گسترش شگفت‌انگیزی که دارد، مرز عالم عقل شناخته می‌شود. کسی که به تفاوت‌های بنیادی در مراتب ادراک انسان آگاهی دارد، به درستی می‌داند که افراد بشر در یک درجه از ادراک نیستند. انسان در هر مرتبه از مراتب ادراک که قرار گرفته باشد، نمی‌تواند بیش از آنچه در آئینه ادراک او انعکاس پیدا می‌کند، ببیند. بیرون آمدن از ذهن، بدون استمداد از ذهن امکان‌پذیر نیست. ذهن به واسطه ذهن از خود فرامی‌رود و آنجا که ذهن فعال نباشد، نمی‌توان از آنچه بیرون

رفتن از ذهن خواننده می‌شود، سخن به میان آورد.

اکنون اگر بپذیریم که انسان در حد مرتبه ادراک خود سخن می‌گوید و براساس موازین صورت‌های ذهنی خویش می‌اندیشد، ناچار باید اعتراف کنیم که وقتی او به تفسیر یا تأویل یک جمله یا یک متن می‌پردازد، آن تفسیر یا تأویل از رنگ اندیشه‌های مفسر و تأویل‌کننده منزّه و مبرا نیست. یک متن همیشه یک متن است و مادام که مورد مشاهده و توجه قرار نگیرد و خوانده نشود، سخنی نمی‌گوید و البته هنگامی که مورد مشاهده و توجه قرار می‌گیرد و خوانده می‌شود، به اندازه فهم و ادراک مشاهده‌کننده و خواننده - مدد به زبان او سخن می‌گوید.

نویسنده را گوینده در نوشته و سخن خود ظاهر می‌شود و البته هرگونه سخن و نوشته نیز در مرتبه و حد خواننده و شنونده خود به ظهور می‌رسد. عالم، متن و احاطه‌یگانه‌ای است که اشخاص با آن روبرو می‌شوند و در آن زندگی می‌کنند. این عالم هیچ فردی از افراد انسان با عالم فرد دیگر یکسان نیست. با توجه بیشتر به این مسئله می‌توان دریافت که نه تنها عالم یک فرد همواره غیر از عالم فرد دیگر شناخته می‌شود، بلکه یک فرد انسان در طول زندگی دراز و پرماجرایی خود عوالم گوناگون داشته و آنچه به طور مثال در عالم رؤیا دیده است، در آن چیزهایی است که در عالم بیداری با آن روبرو گشته است.

همانگونه که عالم یک متن است و هر فردی از افراد بشر بر اساس نوع تفکر و سنخ اندیشه خودش با آن روبرو می‌شود، کتاب آسمانی و الهی «قرآن کریم» نیز یک متن است و هرکسی که به خواندن و قرائت آن مبادرت می‌کند، بیش از اندازه مهم و میزان ادراک خود از مضمون و محتوای بی‌پایان آن به دست نمی‌آورد. کسی که غواص نیست و فن شنا نمی‌داند، نمی‌تواند در یک اقیانوس غوطه‌ور گردد. برای اینگونه اشخاص،

در ساحل اقیانوس نشستن و در حد امکان از آب امواج خروشان که در ساحل شکسته می‌شوند بهره‌بردن، به صواب نزدیک‌تر شناخته می‌شود! هیچ غواص ماهر و شناگر بزرگی نیز پیدا نمی‌شود که بتواند به همه یک دریای بی‌کران احاطه پیدا کند و اعماق بی‌پایان آن را مورد بررسی قرار دهد.

آنجا که یک غواص به محدود بودن توانایی خود در فن شنا آگاهی دارد، نباید در اقیانوس به شناگری پردازد که از هر جهت بی‌کرانه است و ژرفای آن بی‌پایان و بدون پایان است. همانگونه که یادآور شدیم، گوینده بیشتر از هر چیز دیگر در سخن خود ظاهر می‌شود.

جای هیچ‌گونه تردید نیست که قرآن کریم، کلام خداوند سبحان است. خداوند تبارک و تعالی همانگونه که در عالم ظهور پیدا کرده است، در کتاب کریم خود نیز ظاهر می‌گردد. عالم کتاب تکوینی خداوند سبحان است و قرآن کریم کتاب تدریسی او شناخته می‌شود هر آنچه در کتاب تکوینی حق تعالی به وجود عینی و خارجی موجود است، در کتاب تدوینی او یعنی قرآن مجید نیز به وجود کتبی و منجمی آمده است.

جهان هستی که غیر حق تبارک و تعالی بوده و راسخوی الله خوانده می‌شود، دارای مراتب متفاوت بوده و از ملک تا ملوک را شامل می‌گردد. آنچه در معرض مشاهده انسان قرار می‌گیرد و محسوس به شمار می‌آید، عالم ملک خوانده می‌شود؛ ولی آنچه از مرحله محسوس بودن فراتر است و به وادی معقولات و دیار مرسلات تعلق دارد، تحت عنوان عالم ملکوت مطرح می‌گردد.

همانگونه که جهان هستی به دو قسم «ملک» و «ملکوت» تقسیم می‌پذیرد، قرآن کریم نیز دارای ملک و ملکوت است و ظاهر و باطن دارد. اهل ظاهر جز به ظاهر قرآن کریم نمی‌اندیشند و به آن دسترسی ندارند؛

ولی ارباب معرفت و کسانی که اهل معنی شناخته می‌شوند، به آنچه باطن و ملکوت قرآن خوانده می‌شود، راه پیدا می‌کنند و از آن بهره‌مند می‌شوند.

هرگاه از باطن قرآن کریم سخن گفته می‌شود، به این مسئله باید توجه داشت که آن باطن نیز باطن دارد و تعداد آن باطن‌ها بیش از آن است که به آسانی بتوان از شمار آنها سخن به میان آورد. باطن ملک، ملکوت است و باطن ملکوت، لاهوت است و از جبروت و مافوق جبروت نیز می‌توان سخن به میان آورد. در ترتب تصاعدی عوالم، از محسوس تا معقول، آنچه تحت‌الذکر پیدا می‌کند، از کثرت به وحدت رفتن است. البته همانگونه که انسان از کثرت به وحدت سیر و سفر صعودی دارد، از وحدت به سوی کثرت نیز تنزل پیدا می‌کند و از عالم معقول به جهان محسوس فرود می‌آید. اگر نزول انسان از وحدت به کثرت تحقق پیدا نمی‌کرد، صعود از کثرت به وحدت هم تحقق‌پذیر نمی‌داشت.

فراز و فرود در ارتباط با یکدیگر معنی پیدا می‌کنند. اگر کسی به معنوی بودن فراز و فرود توجه داشته باشد، آن را در فراز و فرود مادی و جغرافیایی خلاصه و محدود نکند، به آسانی می‌تواند دریابد که دنیا و آخرت نیز نوعی فرود و فراز به شمار می‌آیند. مرز میان دنیا و آخرت یک مرز جغرافیایی نیست. از این رو، برای مسافرت کردن به آن عالم و رسیدن به آخرت طی مسافت زمانی و پیمودن فاصله مکانی لازم نیست. فاصله میان این دو عالم، با موازین هندسی و معیارهای جغرافیایی بازنه‌گیری نمی‌شود و به سنجش در نمی‌آید. سفر کردن به ثوابت و سیارات و پا گذاشتن به کهکشان و آنچه در آن است، رسیدن به عالم آخرت نیست و صحنه گیتی هر اندازه گسترده باشد، از شئون عالم دنیا شناخته می‌شود و از سنخ عالم آخرت به‌شمار نمی‌آید.

عالم آخرت با چشم حقیقین دیده می‌شود و پیامی که از آن عالم می‌آید،

آن را صرفاً گوش حق شنو می شنود و بس. جاودانگی از خصلت های عالم آخرت است، در حالی که فناپذیری و ناپایداری، از ویژگی های این جهان عنصری و مادی شناخته می شود. انسان به حکم اینکه جاودانگی را دوست دارد و در آرزوی رسیدن به جاودانگی، زمان را پشت سر می گذارد، از جنبه جاودانگی برخوردار است و از درون باطن و سرّ سویدای خود با آن عالم یگانه نیست. کسی که نتواند خودش را به درستی بشناسد در شناختن عالم آخرت نیز ناتوان خواهد بود.

پنج عنصر و تنهایی بودن، از آثار زندگی کردن در این جهان است و برای رها شدن از پنج و تنهایی، امید داشتن به جاودانگی عالم آخرت یک امر اساسی و بنیادی شناخته می شود. کسی که نتواند خودش را بشناسد و از معنی جاودانگی در عالم آخرت آگاه نباشد، از فلاکت و فرومایگی در این جهان رهایی پیدا نمی کند. ادراک جهان آخرت و باور داشتن به معاد یا روز جزا، یکی از اصول اساسی دین اسلام است. در باور داشتن به معاد جسمانی باور داشتن به کمال و تمامیت جسم و روح انسان نیز نهفته است.

همانگونه که نوع نگاه مردم به زندگی در این جهان یکسان نیست، مقام و مرتبه وجودی آنها در آخرت نیز یکسان و یکپارچه نخواهد بود. نوع نگاه فرد به عالم آخرت، با نوع نگاه او به این جهان بیگانه نیست. به عبارت دیگر می توان گفت: عالم آخرت میوه درخت عالم دنیا است و نسبت میان این دو عالم، همانند نسبت میان شجر و ثمر آن شناخته می شود. اگر کسی به مطلق بودن هستی باور داشته باشد، ناچار به ظاهر و باطن آن نیز باور خواهد داشت و کسی که از ظاهر و باطن سخن می گوید، نمی تواند از آنچه تحت عنوان «صورت» و «معنی» مطرح می شود، غافل باشد. ادراک تفاوت میان ظاهر و باطن و دوگانگی صورت و معنی، بهترین

طریق برای ادراک تفاوت میان دنیا و آخرت شناخته می‌شود.

کتاب الهی برخلاف کتاب‌هایی که به دست بشر نوشته می‌شوند، از عالم معنی به جهان صورت آمده و از روی حقایق جهان هستی پرده برداشته است. نوشته‌های بشری اگر جنبه معنوی داشته باشند، می‌توانند در رفتن انسان از جهان صورت به عالم معنی نقش داشته باشند ولی کتاب الهی به حکم این که از جانب حق تبارک و تعالی آمده است، در هدایت انسان سوی حق تعالی و بردن او به عالم جاویدان، شبیه و نظیر ندارد و هیچ نوشته‌ای از نوشته‌های بشری با آن هم‌اورد نیست.

کتاب الهی چون از عالم معنی به جهان صورت آمده است، خطا و اشتباه ندارد و در جهت و وجه، معنی را در صورت نشان می‌دهد، در حالی که کتاب‌های دیگر بشری شناخته می‌شوند، از امکان اشتباه در نشان دادن معنی برکنار نیستند و احتمال خطا در آنها راه پیدا می‌کند. به همین جهت است که خداوند تبارک و تعالی برای همه مردم پیغمبر فرستاده و هر پیغمبری نیز با مردم به زبان آنها سخن گفته است.

خداوند سبحان در قرآن کریم فرموده است: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یونس / ۴۷)؛ یعنی برای هر قومی پیغمبری فرستاده شده است و هنگامی که رسول آنها آمد، حکم به عدالت در میان آنها تحقق پیدا کرد و مورد ظلم و ستم قرار نگرفتند. پیغمبر پیغام خداوند سبحان را برای مردم می‌آورد و در پیام الهی خطا و اشتباه نیست. ناروایی و افراط و تفریط نیز در آن راه ندارد. در این مسئله نیز تردید نمی‌توان داشت که وقتی در میان مردم یک جامعه ناروایی وجود نداشته باشد، خطا و اشتباه در احکام و دستوراتی که براساس آنها عمل می‌کنند، نیز راه پیدا نکند، آن مردم سعادت‌مند خواهند بود و برای رسیدن به عالم معنی نیز آماده خواهند شد.